



دکتر حسین عسکری
روانپزشک (تهران)

جدایی - طلاق

بیاید این تفکر را که:

جدایی یک شکست است را از ذهن خود دور کرده و این باور را جایگزین آن کنیم که:

جدایی به معنای رهایی و بدست آوردن آزادی از:

شرایط نامناسب و فشارهای روانی زندگی زناشویی است

مسئولیت‌های خود در مقام شوهر و زن و بعداً در قالب پدر و مادر

شدن آگاهی لازم را دارند؟

اگر از بسیاری از پسران و یا دختران پرسیده شود

چرا می‌خواهی ازدواج کنی؟

و یا از مردان و زنانی که ازدواج کرده‌اند، به پرسند

که چرا ازدواج کرده‌اید؟

پاسخ این است:

بالاخره باید ازدواج کرد که تنها نمایم!؟

خانواده تشکیل بدهیم!؟

و اگر خدا بخواهد فرزند دار هم بشویم!؟

آیا این پاسخ کافی است؟

خیر، کافی نیست:

ریشه‌های جدایی را باید در نوع ازدواج جستجو کرد.

ازدواج‌هایی که:

بدون آگاهی و شناخت لازم و کافی از یکدیگر صورت می‌گیرید و

در بسیاری از موارد با بعضی ظاهر فریبی‌ها، گول زدن‌ها، راست

نگفتن‌ها، مخفی نگه داشتن واقعیت‌ها، نادیده گرفتن ناتوانی‌های:

اقتصادی - جسمی و روانی، بیماری‌ها، خودخواهی‌ها و... همراه

است، بدیهی است که پایان آن جدایی است.

پرسشی که در ازدواج باید در ذهن افراد و

خانواده‌ها مطرح گردد این است که آیا؟

دختر و پسری که می‌خواهند با هم راه مشترک زندگی را داشته

باشند: می‌دانند چرا می‌خواهند ازدواج کنند و از وظایف و



● این دلایل دارای مفهوم نیستند.

● سطحی نگری است.

● و شاید هم زیر بنای غریزی داشته باشد.

بیشترین عوامل مهم و موثر در جدایی و نوع ازدواج عبارتند از:

۱- عدم شناخت کافی از یکدیگر.

۲- عدم آگاهی از مفهوم ازدواج.

۳- اصرار خانواده‌ها به ازدواج فرزندشان به دلایل واهی (سن ازدواج می‌گذرد و دارد دیر می‌شود و...).

۴- بر اساس قرار دادها و تفکرات سنتی که پایه‌های لازم شناختی و علمی را ندارند.

۵- عدم توجه به علاقه و احساس دوست داشتن یکدیگر (یا یکطرفه).

۶- فرار از محیط خانوادگی نامناسب و همراه با فشارهای روانی.

۷- بر اساس نیازهای جنسی و مادی.

۸- تظاهر به توانایی‌هایی که وجود حقیقی ندارند.

۹- عدم توجه به لزوم هماهنگی‌های روانی - شخصیتی.

۱۰- عدم توجه به تضادهای فرهنگ خانوادگی.

۱۱- عدم توجه به تضادهای تحصیلی.

۱۲- ترس از تنها ماندن.

و بسیاری موارد دیگر.

● چگونگی و پیامدهای این گونه ازدواج‌ها مشخص است:

ابتدا کشمکش‌ها، جنگ و ستیزها برای فهماندن خود به دیگری و

قبولاندن عقاید و نظریات خود به فرد مقابل است، قهر و اشتی‌ها، زرد خورد که متأسفانه محیط خانه با محیط خیابان یکی می‌شود، ناسزاگویی و بی‌احترامی‌ها، جنگ دو فامیل و... بالاخره سرو کله‌ی پاسبان و کلانتری و دادگاه و... یا جدایی یا ادامه‌ی زندگی.

"غافل از اینکه هیچ فردی نمی‌تواند شخصیت دیگری را تغییر دهد."

● ضمانت‌های دادگاهی موقت و زودگذر است و بازهم همین داستان‌ها شروع می‌شود، در همین زمان است که حرمت‌ها شکسته شده، علاقه‌ها از بین رفته و... و جدایی باید انجام شود. در غیر این صورت ماندن و ادامه زندگی با همین اوضاع مخرب و عوارض روانی آن است که گریبان یک یا هر دو نفر را می‌گیرد.

● جدایی حتما نباید به شکل قانونی روی کاغذ نوشته شود، برای بسیاری از زن و شوهر جدایی اتفاق افتاده است:

۱- جدایی عاطفی و احساسی که مهمترین بخش از زندگی زناشویی است.

۲- جدایی مالی و اقتصادی.

۳- جدایی روابط جنسی.

۴- جدایی در روابط فامیلی.

۵- جدایی در روابط اجتماعی. (یعنی هر کدام برای خود زندگی می‌کند.)



● اما چرا زن و شوهرها در چنین شرایطی به زندگی زناشویی ادامه می‌دهند و چه عواملی مانع از جدا شدن قانونی است؟
مهمترین این عوامل عبارتند از:

- ۱- وجود فرزندان و نگرانی از آینده‌ی آنان .
- ۲- ترس و نگرانی بیهوده از جدایی (ناشی از نگرش‌های غیر اساسی و بی پایه سنتی و غیر علمی به جدایی).
- ۳- دخالت و اصرار خانواده‌ها به ادامه‌ی زندگی زناشویی.
- ۴- عدم آگاهی از پیامدهای زیان بار ادامه‌ی زندگی زناشویی همراه با فشارهای روانی.
- ۵- نگرانی از برگشت به محیط خانوادگی که باز دواج از آن فرار کرده است.
- ۶- نداشتن توانایی‌های مالی برای ادامه زندگی بعد از جدایی (خصوصاً برای زن‌ها در جامعه‌ای مانند جامعه‌ی ما).
- ۷- عدم حمایت‌های لازم قانونی و اجتماعی از زن‌ها بعد از جدایی (خصوصاً برای زن‌ها در جامعه‌ای مانند جامعه‌ی ما).
- ۸- فکر اینکه روزی امیدها و آرزوها پشان با ادامه زندگی زناشویی نامناسب فعلی بر آورده خواهد شد (که نخواهد شد).
- ۹- ترس از تنها ماندن برای همیشه .
- ۱۰- ترس از خدشه دار شدن حیثیت اجتماعی و خانوادگی.
- ۱۱- ادامه‌ی زندگی زناشویی به خاطر وجود امکانات مادی.
- ۱۲- عدم قدرت تصمیم‌گیری.
- ۱۳- عادت کردن به زندگی زناشویی.
- ۱۴- جدایی را یک نوع شکست می‌دانند.
- ۱۵- نگرانی از برخورد و نگرش‌های همسر دوم .

تمامی این عوامل باز دارنده، فرد را وادار و یا ناچار می‌کند که به قول خودشان:

به زندگی زناشویی نکبت بار خود ادامه داده و بسازند و بسوزند.
در حالیکه تمامی این افکار، برداشت‌ها، عوامل و نگرش‌ها از دیدگاه روانی توجیه‌ناپذیر و غیر علمی است.

این که گفته می‌شود که :

حضور فرزند مایه دل بستگی بیشتر زن و شوهر می‌شود و باعث رفع کشمکش‌ها خواهد شد، نظریه نادرست، بی پایه و اساس سنتی است که نباید به آن توجه کرد، چون که بعد از سال‌ها تحمل رنج زندگی زناشویی از زبان زن یا شوهر و یا هر دو شنیده می‌شود، به خاطر فرزندانمان ساختیم و سوختیم

● اشاره به این نکته ضروری است:

دو نفری که زندگی زناشویی را شروع می‌کنند و کشمکش‌های ذکر شده شروع می‌گردد:

فرزنددار شدن بزرگترین اشتباه است
● اما اگر:

هماهنگی‌های روانی، شخصیتی، عشق و علاقه، عاطفه و احساس متقابل وجود داشته باشد، توصیه می‌شود که سعی کنند برای چند سالی از زندگی زناشویی خود لذت کافی را ببرند و هر زمان که هر دو احساس کردند که در عین خوشبختی حضور فرزند، زندگی زناشویی آنان گرم‌تر می‌کند، تولد فرزند مشکل‌آفرین نخواهد بود، در غیر این صورت بهتر است فکر بچه دار شدن را از ذهن خود دور کنند، هم چنین باید توانایی‌های مالی - روانی - تربیتی... خود را در زمینه‌ی فرزند دار شدن در نظر داشته باشند.

● این نظریه و یا عقیده:

که حضور فرزند مایه دل بستگی بیشتر زن و شوهر می‌شود و باعث رفع کشمکش‌ها خواهد شد، نظریه نادرست، بی پایه و اساس سنتی است که نباید به آن توجه کرد، چون که بعد از سال‌ها تحمل رنج زندگی زناشویی از زبان زن یا شوهر و یا هر دو شنیده می‌شود که:

بخاطر فرزندانمان ساختیم و سوختیم!؟

و پاسخ فرزندان این است که:

می‌خواستی جدا شوی، نسازی و نسوزی، من که نخواستم به دنیا بیایم، بلکه شما خواستید، و من حق دارم که زندگی کنم.





● نباید انتظار داشت:

هر گاه که زندگی زناشویی توام با کشمکش‌های فروان روبرو است، فرزندان مان از سلامت روانی برخوردار باشند، بلکه در این شرایط فرزندان دچار مشکلات عدیده روانی خواهند شد، و جدایی باعث می‌گردد که فرزندان کمتر از این کشمکش‌ها در رنج باشند.

در صورتی که بعد از جدایی، فرزندان وسیله‌ای برای ایجاد فشار روانی از طرف زن و شوهری که جدا شده‌اند بر دیگری و بازیچه‌ی عصبانیت‌های پدر و مادر نباشند و احساس کنند که بعد از جدایی پدر و مادر، فرزندان می‌توانند از حمایت‌های لازم پدران و مادران برخوردار باشند، خواه با مادر و یا با پدر، زندگی کنند.

چه اشکال دارد که زن و شوهر با گشاده رویی، لبخند و دوستانه از هم جدا شوند تا با جنجال.

● در شرایط کنونی:

که مرد سالاری بر جامعه‌ی ما حاکم است، زنان از فشارهای روانی - مالی و اجتماعی بیشتری رنج می‌برند.

● از سوی دیگر:

دختر و پسری که دچار اختلالات روانی - شخصیتی می‌باشد از قبیل:

پرخاشگری، ناسزاگویی، بدبینی، اعتیاد، ناتوانی‌های جنسی، بیماری سیکزوفرنی و... هم چنین دچار بیماری‌های جسمی مانند: بیماری قند، بیماری‌های پوستی، نواقص جسمی و... می‌باشد،

هم خودش آگاهی دارد و هم پدر و مادر وی از آن اطلاع دارند،

نباید به خود اجازه دهند که با سر پوش گذاشتن بر آن،

سرنوشت، خوشبختی و آینده‌ی انسان دیگری را

که با امید و آرزوهای سالم ازدواج می‌کند را به نابودی و یا بدبختی به کشانند.

● در زندگی‌های زناشویی آن فردی که:

عواطف و احساسات بیشتری دارد و از شخصیت سالم بر خوردار است، از فشارهای روانی بیشتری در رنج است، چون که این گونه افراد سعی می‌نمایند که با صبوری، بردباری و گذشت زندگی را آرام نگه دارند، اما این بردباری و تحمل هم روزی به پایان خواهد رسید و راه جدایی و طلاق را انتخاب می‌کنند.

این قبیل افراد اکثر دچار نوعی ناراحتی اعصاب از قبیل: اضطراب، افسردگی، بیماری‌های روان - تنی می‌گردند،

در حالی که دیگری با آسوده خیالی و حالت طلب کارانه و بی توجه به رفتارهای نامناسب و بیمار گونه‌ی خود و بی تفاوت نسبت به نیازهای فرد مقابل به زندگی خود ادامه می‌دهد.

توجه به این نکته‌ی اساسی ضروری است که:

"شخصیت و رفتارهای انسان‌ها را به سادگی نمی‌توان تغییر داد."

● خوشبختانه و در حال حاضر:

مراکز مشاوره و راهنمایی و روانپزشکان با مصاحبه‌هایی که انجام می‌دهند و بررسی‌هایی که به عمل می‌آورند، می‌توانند تناسب، هماهنگی و آینده‌ی ازدواج پسر و دختری که می‌خواهند ازدواج نمایند را پیش بینی کرده و هشدارهای لازم را بدهند.

در پایان:

هیچ فردی نمی‌تواند دیگری را با زور و اجبار تهدید و رفتارهای زشت و زننده و... وادار به ادامه‌ی زندگی زناشویی نماید.